

خلافت الاهی و امامت مهدوی

علی ربانی گلپایگانی *

چکیده

مهم‌ترین ویژگی انسان، گزینش او از سوی خداوند سبحان برای احراز مقام شامخ خلافت الاهی است. انسان با برخوردارگی از گوهر عقل، بر موجودات فاقد خرد برتر است، و با بهره‌مندی از مقام خلافت الاهی، بر همه آفریده‌ها، حتی موجودات دارای عقل، برتری دارد. انسان بدان جهت به چنین مقام شامخی دست یافته که توانسته است حامل «علم الاسما» باشد.

این منزلت والا دارای درجات و مراتب متفاوت است و عالی‌ترین درجه آن، به انسان‌های برگزیده اختصاص دارد. آنان پیامبران الاهی و اوصیای آن‌ها می‌باشند که مظهر کامل صفات جمال و جلال خداوند بوده و الگوی تمام عیار بشر در سیر تکاملی و الی الاهی او می‌باشند. وجود انسان کامل و خلیفه راستین خدا در زمین، غایت آفرینش این جهان است. لذا ضروری و تخلف‌ناپذیر است و مصداق آن، پس از امام حسن عسکری علیه السلام، کسی جز ولی عصر علیه السلام نمی‌باشد. بنابراین، ضرورت خلافت الاهی در زمین، برهانی قاطع بر وجود و امامت حضرت ولی عصر علیه السلام به شمار می‌رود.

کلید واژه‌ها: خلافت الاهی، امامت بشر، علم الاسما، پیامبران الاهی، اوصیای پیامبران، امامت ولی عصر علیه السلام.

* استاد حوزه علمیه قم.

مقدمه

خلافت و امامت، دو مفهوم و دو آموزه قرآنی است که هم جنبه قدسی و ملکوتی دارد و هم صبغه بشری و ملکی. جنبه قدسی و ملکوتی آن، بدان جهت است که جلوه لطف و عنایت ویژه الهی است، و صبغه ملکی آن به این دلیل است که قابل آن، زمینی است. جاعل خلافت و امامت، خداوند سبحان است، و قابل خلافت و امامت، بشر است؛ چنان که غایت آن نیز دو سویه ملکوتی و ملکی دارد؛ چرا که به حیات دنیوی و اخروی، و مادی و معنوی انسان مربوط می‌شود.

خلافت و امامت، بر سنت حکیمانه و تغییرناپذیر الهی استوار است و این دو مقوله، خلقت بشر را از آغاز تا پایان در برمی‌گیرد.

آفرینش انسان با خلافت الهی او در زمین آغاز شده و تا روزی که بساط زندگی زمینی گسترده است، استمرار خواهد داشت؛ چرا که وجود خلیفه الله در زمین، غایت و فلسفه خلقت جهان است، و وجود معلول در گرو وجود علت تامه آن است، و علت غایی از عناصر تعیین کننده در علت تامه است.

جامه خلافت و امامت بر قامت هر انسانی راست نمی‌آید؛ بلکه زیننده و برازنده کسی است که به اسماء الله و اسرار عالم و مظهر کامل صفات جمال و جلال مستخلف عنه (خدا) عالم باشد. او کسی است که حجت خدا بر بشر و اسوه و الگوی تمام عیار انسان در حرکت و سیر تکاملی او است. آنان همان پیامبران الهی و اوصیای آنها هستند که تعدادشان نسبت به افراد بشر اندک است؛ ولی قدر و منزلتشان نزد خدا عظیم است. مصداق چنین انسانی در روزگار ما (پس از امام حسن عسکری علیه السلام) کسی جز حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام نیست. بدین ترتیب، وجود و نیز امامت امام عصر علیه السلام، مقتضای تحقق سنت حتمی خداوند در باب خلافت و امامت است. نوشتار حاضر تفصیل این اجمال را باز خواهد نمود.

انسان و خلافت الهی

از قرآن کریم به روشنی به دست می‌آید که در میان آفریده‌های خداوند، تنها انسان شایستگی

دستیابی به مقام والای خلافت الاهی را داشته است؛ حتی فرشتگان که از جنس عالم ملکوت‌اند و در تسبیح و تقدیس خداوند سر از پا نشناخته: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» (انبیاء: ۲۰)؛ و در اجرای فرامین الاهی هیچ‌گونه نافرمانی از آن‌ها سر نمی‌زند: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (انبیاء: ۲۷ - ۲۸)؛ شایستگی احراز مقام خلافت الاهی را در عالی‌ترین و شامل‌ترین مرتبه آن نداشته‌اند؛ زیرا آن‌گاه که خداوند به فرشتگان اعلام کرد که قصد دارد در زمین خلیفه‌ای قرار دهد: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰)؛ فرشتگان با در نظر گرفتن دو مطلب نسبت به این تصمیم الاهی شگفت‌زده شدند و از خداوند درباره آن توضیح خواستند: یکی این‌که خلیفه کسی است که از نظر صفات، آثار و افعال آئینه تمام‌نمای مستخلف عنه باشد؛ و چون مستخلف عنه خدای متعال است؛ پس، خلیفه او باید موجودی باشد که مظهر و مجلای اسمای حسنا الاهی باشد، و شر و فساد در او راه نداشته باشد.

مطلب دوم این‌که موجودی که بر روی زمین زندگی می‌کند، دارای قوای غضب و شهوت است، و از طرفی زندگی بشر در زمین، زندگی اجتماعی خواهد بود و زندگی اجتماعی زمینه‌ساز تراحم و تعارض و تباهی و فساد است. بنابراین، زندگی انسان از شر و فساد خالی نخواهد بود. چنین موجودی چگونه می‌تواند خلیفه خداوندی باشد که از هرگونه نقص و عیبی در ذات، صفات و افعالش منزّه است؟!

اما فرشتگان که موجوداتی ملکوتی‌اند و از فساد و تباهی منزّه‌اند، و پیوسته در حال تسبیح و تحمید و تقدیس خداوند می‌باشند؛ این شایستگی را دارند که خلیفه خداوند باشند.

علم به اسما، شرط اساسی خلافت الاهی

خداوند در پاسخ فرشتگان سخن آنان را درباره این‌که بشر در زمین به فساد و خونریزی دست می‌زند؛ رد نکرد؛ چنان‌که سخن آنان را در این‌باره که آن‌ها دائما در حال تنزیه و تمجید و تسبیح الاهی‌اند نیز رد نکرد؛ بلکه به آنان متذکر شد که خداوند از حقیقتی درباره آدم آگاه است که فرشتگان از آن آگاه نیستند. آن حقیقت این است که آدم، از ظرفیتی برخوردار است

که می‌تواند ظرف علم اسما، به طور کامل باشد؛ اما فرشتگان چنین ظرفیتی ندارند:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ
 إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ
 الْحَكِيمُ (بقره: ۳۱ - ۳۲).

ضمیر «هم»، در «ثم عرضهم علی الملائکة» که مخصوص موجودات دارای عقل است، گویای این است که اسمایی که خداوند آن‌ها را به آدم تعلیم کرده است، نام‌های قراردادی میان افراد بشر نمی‌باشد که جنس الفاظ است؛ بلکه موجوداتی عینی و دارای عقل می‌باشند؛ و جمله «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (بقره: ۳۲)؛ گویای این است که این موجودات دارای عقل محجوب به حجاب‌های غیب‌اند و فرشتگان از حقایق آن‌ها آگاه نبودند؛ و پس از آن که خداوند، آدم عليه السلام را از این حقایق غیبی آگاه کرد و آدم به دستور خداوند فرشتگان را از نام‌های آن‌ها آگاه ساخت؛ فرشتگان تنها نام‌های آن‌ها را آموختند، و از درک حقایق آن‌ها در حد و مرتبه فهم آدم، عاجز بودند و همین برتری علمی آدم عليه السلام بر فرشتگان بود که او را شایسته خلافت الاهی در زمین ساخت.

از نکات پیش‌گفته به دست آمد که مقصود از اسما، نام‌های لفظی نیست که در میان بشر متداول است؛ زیرا اگر مقصود نام‌های لفظی اشیا بود، با آگاه ساختن فرشتگان توسط آدم، آنان نیز همانند آدم از آن‌ها آگاه می‌شدند، و برای آدم کرامتی به شمار نمی‌رفت، و ملاک برتری او بر فرشتگان و شایستگی او برای احراز مقام خلافت الاهی محسوب نمی‌شد و مایه اقناع و اسکات فرشتگان نمی‌بود؛ زیرا در فرض مزبور فرشتگان نیز ظرفیت آگاهی از اسما را دارا بودند؛ ولی خداوند آدم را به صورت مستقیم از آن‌ها آگاه کرد، فرشتگان را به واسطه آدم؛ در حالی که آگاه ساختن آنان بدون واسطه هم ممکن بود. در این صورت، تعلیم اسما به آدم، ملاک برتری او بر فرشتگان نمی‌بود... مضافاً این که اصولاً فرشتگان برای آگاهی از مقاصد به وضع الفاظ و لغات نیاز ندارند، و بدون واسطه الفاظ می‌توانند از مقاصد و معانی آگاه شوند، لذا کمال وجودی آن‌ها مافوق تکلم به زبان است.

نکته دیگر درباره اسما، این است که چون جمع محلی به لام است، به عموم دلالت

می‌کند؛ یعنی خداوند آدم را از همه حقایق غیبی آگاه ساخت. از این جهت، مفاد «الاسماء» در آیه مورد بحث همانند آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر: ۲۱) است که گویای این است هر چیزی که نام شیء بر آن اطلاق می‌شود، خزائن و حقایق آن نزد خدا موجود است، و چیزی از آن کاسته نمی‌شود، و حد و اندازه‌ای ندارد؛ حد و اندازه به مرتبه نازل شده آن حقایق مربوط است.

حاصل آن که حقایق غیبی که خداوند متعال آن‌ها را بر فرشتگان عرضه کرد و فرشتگان از درک آن‌ها عاجز بودند؛ ولی آدم علیه السلام قابلیت و ظرفیت آگاهی از آن‌ها را داشت و خداوند او را از آن حقایق آگاه ساخت؛ موجوداتی عالی و محفوظ در پیشگاه الاهی‌اند، و محبوب به حجاب غیب می‌باشند، و همه نام‌ها و خیرات و برکات این عالم از نور و خیر و برکت آن حقایق غیبی است (طباطبایی، ۱۳۹۳: ج ۱، ص ۱۱۵-۱۱۸ و فیض کاشانی، ۱۴۱۹: ص ۱۶۳-۱۶۵).

تعبیر روایات درباره اسمایی که خداوند به آدم تعلیم کرد، متفاوت است. در برخی آمده است که نام‌های همه چیز را به او تعلیم کرد: «عَلَّمَهُ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ» (فیض کاشانی، ۱۴۱۹: ج ۱، ص ۱۶۲) و در برخی از روایات، از نام‌های کوه‌ها، دریاها، بیابان، گیاهان و حیوانات سخن به میان آمده، که به نظر می‌رسد از باب ذکر مصادیق است و مقصود تعلیم اسمای همه چیزها است. گواه این نکته آن که امام علیه السلام به فرش زیرپای خود اشاره کرد و فرمود: این فرش هم از جمله چیزهایی است که خداوند به آدم آموخت (عباشی، بی‌تا: ج ۱، ص ۳۲ و طبرسی، ۱۳۷۹: ج ۱، ص ۷۶). و در برخی روایات دیگر، اسما، به نام‌های پیامبران و اولیای الاهی و نیز نام‌های دشمنان خدا تفسیر شده است (فیض کاشانی، ۱۴۱۹: ج ۱، ص ۱۶۲).

ملا محسن فیض در شرح این روایات، دو نکته را یادآور شده است:

الف) مقصود از تعلیم اسما به آدم علیه السلام، تعلیم الفاظ دال بر معانی خاص نیست؛ زیرا آگاهی از لغت، علمی نیست که ملاک تفاخر به فرشتگان و سبب برتری به آنان باشد؛ بلکه مراد، تعلیم حقایق مخلوقات در عالم جبروت است؛ یعنی اسباب وجود مخلوقات و ارباب انواع آن‌ها که مخلوقات به سبب آن‌ها آفریده شده و بقا و رزق آن‌ها به سبب آن اسما است. آن حقایق مجرد اسمای الاهی‌اند؛ زیرا ظهور آن‌ها در مظاهر موجودات بر صفات جمال و جلال خداوند

دلالت می‌کنند؛ همان‌گونه که اسم بر مسمّا دلالت، می‌کند. دلالت، همان‌گونه که با الفاظ حاصل می‌شود، با ذوات اشیا هم حاصل می‌شود، و اسمای خداوند، همانند اسمای مخلوقات نیست. وجه این که اسمای خداوند در برخی احادیث به همه مخلوقات نسبت داده شده؛ این است که همه مخلوقات مظاهر اسمای الاهی‌اند که صفات الاهی به صورت متفرق در آن‌ها ظاهر می‌شود، و وجه این که در برخی دیگر از احادیث به اولیا و اعدای خداوند نسبت داده شده؛ این است که صفات لطف الاهی به صورت جمعی در اولیا و صفات قهر خداوند به صورت جمعی در اعدای الاهی نمایان شده است؛ چنان که در حدیث قدسی خطاب به آدم عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «ای آدم! این‌ها اشباح برترین مخلوقات من است. این محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و من محمودم. نام او را از نام خود گرفته‌ام، و این علی است و من علی عظیم هستم. از نام خود، برای او نام علی را برگزفتم و...» اشتقاق در این‌جا به معنای ظهور صفات و انبای مظهر از ظاهر در او است.

ب) مقصود از تعلیم اسمای همه موجودات به آدم این است که خداوند آدم را از اجزای مختلف و قوای متباین آفریده است تا استعداد ادارک انواع مدرکات از معقولات، محسوسات، متخیلات و موهومات را دارا باشد؛ و این که خداوند معرفت ذوات و خواص اشیا و اصول علم و قوانین صناعات و چگونگی ابزار آن‌ها و بازشناسی اولیای الاهی از دشمنان خدا را به او الهام کرده است. انسان با چنین معرفت جامع و کاملی مظهر اسمای حسناى خداوند گردیده و به مرتبه احدیت جمع که بر سایر موجودات برتری دارد؛ دست می‌یابد و به مقام اصلی خود که از آن‌جا آمده است؛ بازمی‌گردد و گزیده‌ای از کتاب بزرگ خداوند که همان عالم اکبر است، می‌شود؛ چنان که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است: «و فیک انطوی العالم الاکبر» (همان، ص ۱۶۳).

علامه طباطبایی در شرح روایات مزبور در تفسیر اسمایی که به آدم تعلیم شده، گفته است: «با توجه به آنچه در تفسیر آیه بیان کردیم، معنای این روایات روشن می‌شود؛ زیرا پیش از این بیان گردید که مفاد کلام الاهی «و ان من شیء الا عندنا خزائنه»، این است که هیچ موجودی در این عالم نیست، مگر این که دارای وجودی در خزاین غیب است، و این

موجودات از آن جا نازل شده است. هر اسمی که برای یکی از این موجودات وضع شده، در حقیقت اسمی است برای آنچه در خزاین غیب الاهی است. بنابراین، تفاوتی ندارد که گفته شود: خداوند آنچه را در خزاین غیب الاهی می‌باشد، به آدم تعالیم کرد؛ یا گفته شود: خداوند نام‌های هر موجودی را که غیب آسمان‌ها و زمین است، به آدم آموخت. مفاد و نتیجه هر دو تعبیر یک چیز است.

وی در ادامه یادآور شده است که اخبار خلقت نیز این حقیقت را روشن می‌کند؛ چنان که جابر بن عبدالله می‌گوید: به پیامبر ﷺ گفتم: نخستین آفریده خداوند چه چیز بود؟ پیامبر ﷺ فرمود: نور پیامبرت. خداوند او را آفرید و هر خیری را از او آفرید او را در مقام قرب جای داد. سپس او را به اجزایی تقسیم کرد؛ و عرش، کرسی، حاملان عرش و ساکنان کرسی را از هریک از اجزای آن آفرید، و قسم چهارم را در مقام حُب جای داد و آن را به اجزایی تقسیم کرد: قلم را از یک جزء، و لوح را از جزء دیگر، و بهشت را از جزء دیگر آن آفرید. جزء چهارم را در مقام خوف جای داد و آن را به اجزایی تقسیم کرد: فرشتگان را از جزئی، و خورشید را از جزئی، و ماه را از جزئی دیگر آفرید، و جزء چهارم را در مقام رجا جای داد. سپس آن را به اجزائی تقسیم کرد: عقل را از جزئی، و علم و حلم را از جزئی، و عصمت و توفیق را از جزئی دیگر آفرید، و جزء چهارم را در مقام حیا جای داد. آن گاه هیبت به آن نگریست، آن نور، آب شد و به صد و بیست و چهار هزار قطره تقسیم شد و خداوند از هر قطره‌ای روح پیامبری را آفرید، و از نفس ارواح پیامبران، ارواح اولیا، شهدا و صالحین را آفرید...

اخبار گویای این معانی، بسیار است، و اگر با نظر تأمل و دقت در آن‌ها بنگری، آن‌ها را شواهدی بر آنچه ما بیان کردیم، خواهی یافت؛ و بر حذر باش از این که امثال این احادیث شریف که از معادن علم و منابع حکمت نقل شده است، از ساخته‌ها و اوهام متصوفه بدانی؛ چرا که عالم خلقت اسراری دارد و این عالمان طبیعت‌شناس از اقوام مختلف‌اند که از آغاز خلقت بشر تا کنون به بحث درباره عالم پرداخته‌اند، و هر روز که به معلومی دست می‌یابند، مجهول‌های بسیاری در برابرشان نمایان می‌شود. این، مربوط به عالم طبیعت است که

محدودترین عوامل است. پس، نسبت به ماورای این عالم، یعنی عوالم نور و گسترش، چه گمان می‌کنی! (طباطبایی، ۱۳۹۳: ج ۱۱، ص ۱۲۰-۱۲۱).

ویژگی‌های خلیفه الله

۱. خلیفه الله (خلیفه کامل) کسی است که تغذیه علمی و عملی او از تعلیم اسما تأمین می‌شود و تنها بدن و وجود عنصری او است که از باب « وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ » (انبیاء: ۸)؛ از زمین و طبیعت تغذیه می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ج ۳، ص ۱۱۷).

۲. خلیفه کامل خدا در هر عصری یگانه است و اگر خلفای دیگری معاصر او بودند، تحت الولاية خلافت مطلق او قرار دارند (همان، ص ۱۱۹).

۳. حوزه خلافت انسان کامل، خصوص زمین نیست؛ بلکه زمین مسکن و مقر وجود مادی و جسمانی او است و کلمه «فی الارض» در آیه، بدین معناست که در قوس صعود، مبدأ حرکت تکاملی انسان زمین است، نه این که موطن خلافت و قلمرو مظهریت او، زمین باشد. کلمه «فی الارض» قید جعل است، نه قید خلافت (همان، ص ۱۱۶).

۴. چون خدای سبحان علیم و قدیر بالذات است، انسان کامل نیز مظهر تام آن علیم و قدیر است و عالم به علم الاهی و مقتدر به قدرت الاهی و متخلق به اخلاق الاهی است. چنین انسان کاملی هم در ذات و صفات ذاتی و هم در اوصاف فعلی و آثار عینی خلیفه الله است؛ یعنی در هر چهار جهت، مظهر خداست، بدون آن که از خود واجد چیزی باشد و چنین مقامی را، حتی فرشتگان ندارند؛ بلکه ویژه انسان کامل است (همان، ص ۹۳).

مراتب خلافت

خلافت الاهی مراتبی دارد و هر انسان به مقدار علمی که به اسمای الاهی دارد و بر اثر آن بر دیگر موجودات برتری می‌یابد؛ خلیفه الله است؛ گرچه مصداق عینی مطرح در آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰)؛ دارای خلافت مطلق و کامل است که ویژه انسان کامل می‌باشد. خداوند ظهورهای متفاوت دارد و آنچه در آیه محل بحث مطرح است، خلافت

خلیفه تام و کامل است که کار خدای سبحان را به اذن او در همه شوون جهان امکان انجام می‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ج ۳، ص ۹۲ - ۹۳).

انسان، در هر شأن و مرتبه‌ای تحول داشته باشد، به سوی خدا حرکت می‌کند: «أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (بقره: ۱۱۵)، و برای آن که چرخه و سیوروتش الاهی باشد؛ خداوند اسما و صفات خود را برای انسان برمی‌شمرد و خود را با اسمای حُسنای علیم، حکیم، حی، عزیز، مرید، سمیع، بصیر، غفار، ستار و... معرفی می‌فرماید. پس، هرکس به سوی علم و حکمت و حیات و عزت و... حرکت کند؛ به سوی خدا می‌رود و به همان میزان از خلافت الاهی بهره می‌برد. آن کس که همه این راه‌ها را ببیند و به همه اهداف نایل آید و مظهر تمام اسمای حُسنای حق تعالی گردد؛ انسان کامل و خلیفه [مطلق] خدا می‌شود و آن که بخشی از این راه را طی کند، انسان متوسط و خلیفه ناتمام خواهد بود و کسی که در این سمت و سو اصلا حرکتی ندارد؛ اساساً از انسانیت بی‌بهره است، تا چه رسد به کمال و یا مقام خلافت؛ زیرا خلیفه باید آیت و نشانه مستخلف عنه باشد و کسی که در اثر انقطاع از خدا و اتصال به هوس و انخمار در هوا، هیچ نشانه‌ای از اسمای الاهی در او ظهور نکرده است، هرگز صلاحیت چنین سمت والایی را ندارد (جوادی آملی، بی‌تا: ج ۱۴، ص ۱۱۷).

شوون و برکات وجودی خلیفة الله

خلیفه الله، مدیر مسئول سلسله منظم نظام هستی امکانی است و بر این اساس:
اولاً: به جزئیات و ویژگی‌های اشیای مادی احاطه دارد و منافع و آثار آن‌ها را از قوه به فعل می‌رساند و از این طریق صناعی را استنباط و ابزاری را اختراع می‌کند. از این رو، ممکن است بسیاری از فنون و صنایع، همانند علوم و سنن به دست پیامبران، یا با هدایت آنان به وجود آمده باشد.

ثانیاً: هدایت تکوینی همه هستی امکانی (اعم از مادی و مجرد) را برعهده دارد و همه موجودات را به اذن خدا رهبری می‌کند؛ زیرا او مظهر همه اسمای حُسنای و صفات جمال و جلال خداست... و در یک جمله، اراده خداوند در همه امور و همه مقدمات، نزد او بار

می‌یابد و هبوط پیدا می‌کند و از بیت او صادر می‌شود: «ارادة الرب فی مقادیر امورہ تہبط الیکم و تصدر من بیوتکم» (مجلسی، ۱۳۹۰: ج ۹۸، ص ۱۵۳؛ زیارت اول از هفت زیارت مطلق امام حسین علیه السلام).

ثالثاً: هدایت تشریحی انسان‌ها، ارشاد و موعظه، تفصیل و تبیین حلال و حرام، اجرای حدود الاهی، پاسداری از حصون دینی و در یک کلام، تشکیل حکومت عدل آسمانی نیز، بر عهده اوست.

پس، جا دارد گفته شود: خلیفه کامل خدا و رسول خدا باید جامع حقایق علوی و سفلا و برتر از همه ادانی و اقصای باشد و کسی که جامع این صفات نباشد، لیاقت خلافت خدا و رسول را ندارد (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ج ۳، ص ۱۲۵ - ۱۲۷، با تخلص)

خلافت الاهی و امامت بشر

از بحث‌های پیشین به دست آمد که خلافت الاهی در درجات عالی آن، به انسان‌هایی اختصاص دارد که مظهر و مجلای صفات جمال و جلال خداوند در مراتب بالای آن می‌باشند. پیامبران الاهی نمونه‌های عالی چنین افرادی‌اند. آنان برگزیدگان و برخورداران از هدایت ویژه الاهی‌اند: «وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ (انعام: ۸۷ - ۸۸)؛ آنان [پیامبران] را برگزیده و به صراط مستقیم هدایت کردیم». آن هدایت، هدایت ویژه خداوند است که خدا هر یک از بندگان خود را که بخواهد، به آن هدایت می‌کند.

پیامبران الاهی، به دلیل برخورداری از چنین هدایت ویژه‌ای، از درجات بالای کمالات انسانی برخوردار بوده و قافله‌سالاران قافله بشری در حرکت به سوی مقصد و غایت خلقت جهان و انسان بوده‌اند: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء: ۷۳). امامت آنان برای بشر، محصول صبوری و پایداری در اجرای آزمون‌های دشوار الاهی و یقین آنان به مبدأ و معاد بوده است: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (سجده: ۲۴). نمونه ویژه قرآنی این مطلب، امامت ابراهیم خلیل علیه السلام است که قرآن کریم با عنایت

خاصی از آن یاد کرده است: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا (بقره: ۱۲۴)؛ به یادآور هنگامی را که خداوند ابراهیم را به آزمون‌های سختی آزمود و او؛ آن‌ها را به طور کامل انجام داد. خداوند به او فرمود: تو را پیشوای مردم قرار دادم...». در این آیه از شرط موفقیت ابراهیم علیه السلام در اجرای آزمون‌های سخت سخن به میان آمده است؛ و در آیه‌ای دیگر، از فهم و درک ملکوتی و یقین ابراهیمی یاد شده است: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (انعام: ۷۵)؛ ما، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم تا از صاحبان [راستین] یقین باشد».

استمرار خلافت الاهی و امامت بشر

خلافت الاهی و امامت بشر، ضرورتی فلسفی و حکمی است. از این رو، با خلقت نخستین انسان آغاز شده و تا پایان تاریخ بشر در زندگی ملکی و زمینی او ادامه خواهد داشت. از یک سو، خلافت الاهی مقتضای فلسفه آفرینش است؛ زیرا آفرینش آسمان‌ها و زمین برای انسان بوده است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (بقره: ۲۹)؛ خدا کسی است که آنچه را در زمین است، برای شما آفرید. آن‌گاه آفرینش آسمان را قصد کرد و آن را به هفت آسمان آراست و او به هر چیزی داناست.» به قرینه این که این کلام، در مقام بیان نعمت‌های الاهی به انگیزه بیان امتنان خداوند به بشر است؛ جمله «ثم استوى الى السماء...» نیز گویای این است که خداوند نه تنها زمین، بلکه آسمان‌های هفتگانه را نیز برای بشر آفریده است (طباطبایی، ۱۳۹۳: ج ۱، ص ۱۱۳).

از سوی دیگر: هدف خلقت انسان دستیابی او به کمال مطلوب بشری است: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (کهف: ۷)؛ آفریده‌های زمین را زینت‌بخش زمین قرار دادیم تا آدمیان را بیازماییم که کدام‌یک نیکوکارتر است.» نیز فرموده است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات: ۵۶)؛ جن و انس را نیافریدیم، مگر برای این که مرا عبادت کنند.» عبادت خدا، یاد خدا را در وجود انسان پایدار می‌سازد: «وَأَقِمْ

الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه: ۱۴)؛ و پایداری یاد خدا در وجود انسان، او را به مقام منیع اطمینان نایل می‌کند: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸)؛ و قلب مطمئن، به مقام رضایت کامل بار یافته و به دیدار پروردگارش می‌شتابد و در جرگه بندگان خاص خدا جای گرفته و در بهشت ویژه متنعم می‌گردد: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَأَدْخُلِي جَنَّتِي» (فجر: ۲۷-۳۰).

بر این اساس، تا نظام این عالم برقرار است، غایت آن، که انسان کامل و خلیفه خداوند است، قطعاً موجود است؛ زیرا وجود او فلسفه و غایت خلقت است، و وجود معلول، بدون علت غایی آن محال است. در دعای عدیله درباره امام عصر علیه السلام چنین آمده است: «الذی ببقائه بقیت الدنیا و بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء (قمی، بی‌تا: دعای عدیله)؛ کسی که دنیا به واسطه بقای او باقی است و موجودات، به یمن و برکت او روزی داده می‌شوند و به واسطه وجود او آسمان و زمین پابرجاست».

از سوی دیگر، وجود حجت خدا و پیشوای معصوم در میان بشر نیز به مقتضای مقام ربوبیت و صفت حکمت و رحمت الاهی ضرورت دارد، تا حافظ شریعت الاهی باشد که ترسیم کننده صراط مستقیم هدایت و مسیر معنوی و حرکت تکاملی انسان است: «ان الارض لا تخلو الا و فیها امام کیما ان زاد المؤمنون شیئا ردّهم و ان نقصوا شیئا أتمه لهم (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۱۳۶؛ کتاب الحجّة، باب «ان الارض لا تخلو من حجة»، حدیث ۲)؛ زمین هرگز از وجود امام خالی نخواهد بود، تا اگر مؤمنان چیزی را بر دین افزودند، امام، آن را رد کند و اگر چیزی را از آن کاستند، امام آن را اتمام نماید.» بدین جهت، آخرین فردی که از دنیا خواهد رفت امام خواهد بود، تا کسی نتواند به خداوند احتجاج کند که او را بدون حجت الاهی رها کرده است (همان، ج ۱، ص ۱۳۵ کتاب الحجّة، باب ۴۰، حدیث ۱).^۱

از این جا می‌توان به راز این حقیقت پی برد، که چرا در روایات بسیاری تأکید شده است که اگر زمین از حجت خدا خالی باشد، بر ساکنان خود خشم گرفته و آن‌ها را نابود خواهد

۱. «ان آخر من یموت الامام لثلا یحتج احد علی الله عزوجل أنه ترکه بغیر حجة الله علیه».

کرد: «لو بقیت الارض بغير امام لساخت» (همان، ج ۱ کتاب الحجّة، باب ان الارض لا تخلو من حجة، حدیث ۱).^۱

صدر المتألهین در شرح این احادیث گفته است: «خداوند سبحان موجودات را با تفاوت درجات و مراتبی که از نظر شرافت و خست دارند؛ آفرید. پایین ترین مرتبه موجودات، مواد عنصری زمین است که دورترین فاصله را از لطافت وجودی دارند (اما قابلیت تحول و تکامل وجودی را دارا می‌باشند) اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که این مواد عنصری، مسیر تکامل را طی کنند و به غایات برتر خود نایل شوند. بر این اساس، در مسیر تکامل موجودات که از طریق علت غایی تحقق می‌پذیرد، هر موجودی را که اشرف و اعلا بود، سبب کمال و علت غایی موجود پایین تر از آن قرار داد. بدین ترتیب زمین را برای گیاه آفرید و گیاه را برای حیوان و حیوان را برای انسان؛ و از آن جا که در میان افراد انسان نیز مراتب کمال و نقص وجود دارد؛ کامل ترین انسان را غایت وجود انسان قرار داد که درحقیقت غایت موجودات دیگر که مرتبه وجودی شان از انسان پایین تر است نیز می‌باشد و او همان انسان کامل است که در مرتبه امامت قرار دارد.

او، سلطان جهان زمینی و خلیفه خداوند در زمین است. بنابراین، زمین و آنچه در آن است، به خاطر امام آفریده شده است و هر چیزی که برای چیز دیگری آفریده شده باشد، هرگاه آن چیز دیگر (غایت) وجود نداشته باشد، آن چیز (ذوالغایة) هم وجود نخواهد داشت. پس، اگر امام که غایت آفرینش زمین و موجودات زمینی است، وجود نداشته باشد؛ زمین و موجودات آن هم وجود نخواهند داشت (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۴۸۷ - ۴۸۸).

امامت، کلمه باقیه‌ای است که خداوند آن را در پاکان از ذریه ابراهیم علیه السلام قرار داده است: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ» (زخرف: ۲۸). ضمیر در کلمه «جعلها»، به هدایت ویژه‌ای برمی‌گردد که در آیه قبل مطرح شده است: «إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ» (زخرف: ۲۷).

۱. این مضمون در احادیث ۱۱، ۱۲ و ۱۳ باب مذکور نیز آمده است؛ چنان‌که در کتاب الغیبة نعمانی، ص ۱۳۸ - ۱۳۹؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۱ - ۲۳۰ و بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۴ و ۲۸ - ۲۹ نیز نقل شده است.

این هدایت ویژه، همان است که بر اساس آن حضرت ابراهیم به مقام والای امامت نایل شد: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره: ۱۲۴).

این هدایت ویژه، در خاندان او برای همیشه قرار داده شده است تا هدایت کننده بشر به صراط مستقیم باشند (طباطبایی، ۱۳۹۳: ج ۱۳، ص ۱۶۵ - ۱۷۰). در احادیثی که از امامان اهل بیت علیهم السلام روایت شده، «کلمه باقیه» به امامت تفسیر شده است که در اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در ذریه امام حسین علیه السلام تا قیامت ادامه خواهد داشت (همان، ج ۴، ص ۱۳۸ - ۱۴۰). قرآن کریم یادآور شده است که روز قیامت هر گروهی از انسان‌ها با پیشوایشان به صحنه محشر فرا خوانده می‌شوند: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (اسراء: ۷۱). امام در این آیه، هم امام حق را شامل می‌شود و هم امام باطل را. در هر حال، مفاد آیه این است که امام حق تا قیامت در بین مردم باقی خواهد بود و در برابر آن، همواره امام باطلی وجود خواهد داشت. امام حق کسی است که از مقام خلافت الهی برخوردار است و از اسرار و حقایق جهان آگاه و از هرگونه ستمی پیراسته است: «لَا يَنَالُ الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴)؛ یعنی اندیشه و گفتار، و عقیده و عمل او حق است. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره چنین فرموده است:

لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا و اما خائفا مغمورا؛ لئلا تبطل حجج الله و بيناته، و کم ذا و این اولئک؟ اولئک و الله الاقلون عددا و الاعظمون عند الله قدرا... اولئک خلفاء الله فی ارضه و الدعاء الی دینه (رضی، ۱۳۶۹: حکمت ۱۴۷)؛

هرگز زمین از کسی که به حجت الهی قیام کند، خالی نخواهد بود؛ خواه ظاهر باشد و آشکار، یا ترسان و پنهان، تا دلایل و نشانه‌های روشن خدا باطل نشود. آنان چند نفرند و کجا هستند؟ آنان - به خدا سوگند - تعدادشان اندک و قدر و منزلتشان نزد خداوند از دیگران بزرگ‌تر است... آنان خلفای خدا در زمین و دعوت‌کنندگان به دین خدا می‌باشند.

نتیجه

به مقتضای عقل و وحی، از زمانی که آدم پا به عرصه گیتی نهاد تا وقتی که دنیا بر پاست، هرگز زمین از انسان کاملی که خلیفه و حجت الهی در زمین است، خالی نخواهد بود. او یا

پیامبر است یا جانشین پیامبر و ویژگی مشترک هر دو، این است که امام و پیشوای راستین بشریت‌اند. به اسما و به اسرار خلقت آگاه هستند. برگزیده خداوند هستند و از صفت عصمت برخوردارند و علت غایی موجودات در سلسله علل امکانی‌اند؛ چه این که در سلسله علل فاعلی نیز وسایط فیض الاهی می‌باشند.^۱

روشن است که در امت اسلامی، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، غیر از امامان اهل بیت عصمت و طهارت کسی دارای صفات و ویژگی‌های مزبور نبوده است و پس از امام حسن عسکری علیه السلام، جز حضرت حجت بن الحسن علیه السلام کسی که ویژگی‌های مزبور را دارا باشد، وجود ندارد. افراد نخبه و زبده از اصناف و قشرهای مختلف، تنها از برخی اوصاف یاد شده، آن هم در سطحی محدود برخوردارند. اکنون اگر عقیده شیعه درباره حضرت ولی عصر علیه السلام به عنوان انسان کامل و خلیفه و حجت خدا در زمین پذیرفته نشود، زمین از انسان کامل و حجت خدا خالی خواهد بود که این، برخلاف براهین و دلایل قاطع عقلانی و وحیانی در این باره است. بنابراین، ضرورت خلافت الاهی در هر زمان برهان قاطع بر امامت حضرت ولی عصر علیه السلام می‌باشد.

۱. برای آگاهی از نقش فاعلی و غایی امام در نظام آفرینش، به فصلنامه انتظار موعود، شماره‌های ۲۹ و ۳۱ رجوع شود.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، بی جا: نور الهدی، بی تا.
۳. جوادی آملی، عبدالله، *تسنیم*، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸ ش.
۴. — *تفسیر موضوعی قرآن کریم*، قم: مرکز نشر اسراء، بی تا.
۵. ربانی گلیپایگانی، علی، *نقش فاعلی امام در نظام آفرینش، فصلنامه انتظار موعود*، شماره ۲۹، تابستان ۱۳۸۸.
۶. — *نقش غایبی امام در نظام آفرینش، فصلنامه انتظار موعود*، شماره ۳۱، زمستان ۱۳۸۸.
۷. رضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغه*، قم: نشر امام علی علیه السلام، ۱۳۶۹ ش.
۸. صدوق، محمد بن علی بن حسین، *کمال الدین و تمام النعمه*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۹. طباطبائی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ ق.
۱۰. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق.
۱۱. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، تهران: المکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا.
۱۲. فیض کاشانی، ملا محسن، *کتاب الصافی فی تفسیر القرآن*، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۹ ق.
۱۳. قمی، شیخ عباس، *مفاتیح الجنان*، بی جا، بی تا.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.
۱۵. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، تهران: المکتبه الإسلامیه، ۱۳۹۰ ق.
۱۶. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، *شرح أصول الکافی*، تصحیح محمد خواجهوی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
۱۷. نعمانی، محمد بن ابراهیم، *کتاب الغیبه*، تهران: مکتبه الصدوق، بی تا.